

## گام اول



مصطفی وثوق‌کیا

روزنامه‌نگار

❏ بعد از پایان دفاع مقدس طیفی از نویسندگان به فکر افتادند که برای جلوگیری از فراموش شدن خاطرات دفاع مقدس اقداماتی انجام بدهند که به راه‌اندازی دفتر ادبیات پایداری در حوزه هنری منجر شد. قوت

گرفتن جریان خاطرات دفاع مقدس از دهه ۷۰ شروع و امروز که دیگر به اوج خود رسیده است. اگر کتاب‌های دهه ۷۰ با دوره کنونی مقایسه شود کاملاً قوت و ضعف هر يك مشخص خواهد شد و البته این که به کدام دوره تعلق دارد هم نمایانگر می‌شود.

مقامات حزب... در لبنان هم بعد از کسب پیروزی‌های نظامی بر دشمن صهیونیست به فکر انتشار خاطرات مقاومت افتاد. این مهم با حضور طیفی از نویسندگان در لبنان و راه‌اندازی دوره‌های آموزشی همراه شد که با استقبال چشمگیر هم روبه‌رو شد. در سال‌های اخیر هم مرتضی سرهنگی دوره‌هایی را در لبنان برای ثبت و ضبط تاریخ مقاومت برگزار کرده است که سال گذشته اولین نتایج و خروجی‌های آن منتشر شد که یکی از این آثار به فارسی و در ایران عرضه شد. حزب... در جنگ اخیر

سوریه شهدای زیادی تقدیم کرده است و طبیعی است که شهدی از میان شهدای مدافع حرم انتخاب شود تا زندگی و سیره آن تبدیل به کتاب شود. شهید محمد حسین جونی کسی بود که زندگی‌اش تبدیل به کتاب شد. وی در ۲۶ سالگی به درجه رفیع شجاعت نائل شد. شهید جونی تحصیلکرده بود و برای دکترا از یکی از دانشگاه‌های انگلستان پذیرش گرفته بود.

او زندگی خوبی از نظر مادی داشت. ازدواج کرده و صاحب دختری شده بود. شهید جونی در دانشگاه آمریکایی لبنان، مسؤول مرکز بسیج تربیتی بود و دانشجویان زیادی را به این مرکز جذب کرده بود.

کتاب «منتصر» به صورت قطعاتی از يك پازل به زندگی شهید جونی می‌پردازد. پدر، مادر، خواهر، برادران و دوستان شهید از ابتدای کودکی تا دوران شهادت وی را بیان می‌کنند. خصوصیات اخلاقی وی را می‌گویند، از خاطراتش حرف می‌زنند، اتفاقاتی که محور آنها

محمد حسین جونی بوده است را می‌گویند تا در انتها مخاطب کتاب به درکی از این شهید مدافع حرم برسد. خواندن این خاطرات و زندگینامه شهدای غیرایرانی برای مخاطب این حسن را دارد که می‌تواند تفکیکی میان افکار و اندیشه‌های گروه‌های مبارز منطقه اعم از شیعه و سنی ایجاد کند.

منتصر اولین گام اقدامی است که در لبنان شروع شده است و باید منتظر بود ثمره آموزش‌هایی که داده شده در يك دهه آینده خود را در قالب آثاری فاخر

از زندگی شهدای حزب... و

سایر گروه‌های مقاومت

نشان دهد. ❏



نویسنده:

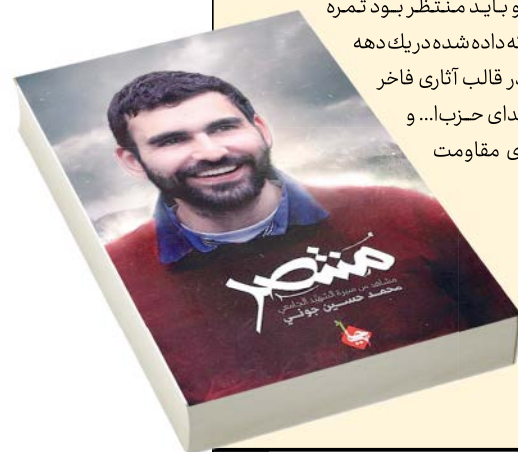
حمیدرضا شاه‌آبادی

انتشارات:

افق

۲۴۰ صفحه

۳۰۰۰۰ تومان



نگاهی به رمان نو جوان «دروازه مردگان» اثر حمیدرضا شاه‌آبادی

## راه رفتن با مردگان

هستند. در این عمارت رضا با پسری به نام شکور آشنا می‌شود و شکور تمام دلخوشی رضا در روزهای غربت و تنهایی‌اش می‌شود. ترس‌های رضا از وقتی زیاد می‌شود که می‌فهمد عمارت قالیبافخانه يك عمارت عادی نیست. در این عمارت يك حوض بزرگ است که همه می‌گویند حوضی عجیب و غریب است و تا به حال چند نفر در آن افتاده‌اند و مرده‌اند. رضا قلی‌میرزا در قسمتی از یادداشت‌هایش می‌نویسد: «دیواره‌های خاکستری دور حوض حجم برق و سیاهی مانند عقیق را در میان گرفته بودند. غروب‌ها وقتی بساط آفتاب از روی حوض جمع می‌شد بوی تعفن آب حوض در تمام عمارت پهن می‌شد. نویان‌خان هیچ‌وقت اجازه عوض کردن آب را نمی‌داد. گویایم ترسید با عوض کردن آب حوض رازهای بسیاری بر ملا شود.»

طی ماجراهایی که شکور و رضا با یکدیگر دارند و خودتان باید بخوانیدشان، آنها با فردی به نام میرزا حسن‌خان آشنا می‌شوند.

همان‌طور که گفتم شکور تمام دلخوشی رضا می‌شود، اما این دلخوشی هم دو ماه بیشتر طول نمی‌کشد و دست بر قضا، شکور طی حادثه‌ای ناپدید می‌شود. روایت داستان در اینجا کمی عجیب به نظر می‌رسد، ولی آقای حمیدرضا شاه‌آبادی آن قدر باهیجان و غم‌انگیز داستان را روایت می‌کند که همچنان بدون خستگی به خواندن داستان ادامه می‌دهید. بعد از ناپدید شدن شکور، رضا به جهان مردگان راه پیدا می‌کند و او می‌فهمد که پدر و مادرش او را نفروخته‌اند، بلکه فرخ‌خان او را دزدیده برای همین رضا تمام تلاشش را می‌کند و موفق می‌شود با کمک میرزا حسن‌خان به روستایشان در ساوه بر گردد، اما میرزا حسن‌خان با پدرش شرط می‌کند که رضا را دوباره به تهران بفرستد تا در مدرسه درس بخواند و با سواد شود. راستش را بخواهید از وقتی ماجراهای شگفت‌انگیز و هول‌آور رضا قلی‌میرزا را خواندم و فهمیدم چقدر زجر کشیده برای باسواد شدنش فقط، از خودم خجالت کشیدم. البته هر چند حالا هم کسانی هستند با همین شرایط. راستی اگر خواستید این کتاب را تهیه کنید باید سری به انتشارات افق بزنید. در آخر هم يك قسمت دیگر از داستان را برایتان می‌آورم. «شکور سرش را پایین انداخت و مشغول مالیدن پنیر روی نان‌ش شد. من که تا آن موقع مثل سنگ خشك شده بودم و نمی‌دانستم چه کار باید بکنم، از جایم بلند شدم و به طرف شکور رفتم و گفتم: «مرده مگه راه میره؟ مگه حرف می‌زنه؟ مگه غذای خوره؟ وقتی خودش می‌گه نمرده، خب نمرده، لابد از زیر آب خودش رو بیرون کشیده.» ❏

❏ مامان می‌گوید: «شما پسرها رو هر چقدرم سرگرمی براتون توی مدرسه بذارن آخرش از مدرسه فراری هستین.» حالا درست است که ما خوشحال شدیم از تعطیلی مدرسه‌ها ولی خداییش باورمان نمی‌شد که يك ویروس فسقلی اینقدر زور داشته باشد که نه تنها مدرسه‌ها که همه دنیا را تعطیل کند. تا دو هفته روی ابرها سیر می‌کردیم از خوشحالی اما حالا دیگر نه، راستش را بخواهید واقعا دلتنگ مدرسه و آقاهایمان شده‌ایم. یعنی راست‌ترش را بخواهید از وقتی کتاب جدیدی که خاله پری برای عید از طریق پست به عنوان عیدی برایم فرستاد را خواندم واقعا دلم بیشتر برای مدرسه و بچه‌ها تنگ شده است. مخصوصا داستان رضا قلی‌میرزا و شکور و وابستگی‌شان به هم بدجور هوایی‌ام کرد.

رضا قلی‌میرزا یکی از قهرمان‌های کتاب دروازه مردگان است که مدعی است از جهان مردگان برگشته و در آنجا چیزهایی دیده که می‌داند اگر برای هر کس تعریف کند یا او را دیوانه می‌خوانند یا دروغگو. اما بالاخره بعد از سال‌ها سکوت تصمیم می‌گیرد خاطرات کودکی‌اش را که منجر به رفتن به جهان مردگان شده بود، بنویسد. خاطراتی که وقتی شروع به خواندنش می‌کنید غیرممکن است که از خواندنشان خسته شوید یا اصلا کتاب را زمین بگذارید.

دومین قهرمان داستان پسری به نام مجید است که بعد از صد و پنجاه سال دست نوشته‌های رضا قلی‌میرزا به صورت اتفاقی توسط پدرش که نقاش بوده به دستش می‌رسد و شروع به خواندنشان می‌کند. داستان دروازه مردگان مربوط به دوره مظفرالدین شاه است. اما داستان رضا قلی‌میرزا که پسری ده ساله، اهل ساوه است از يك روز صبح که به قصد رفتن به عروسی خاله‌اش همراه با پدر و مادرش با گاری پست راهی جعفرآباد می‌شوند، شروع می‌شود. رضا در مسیر رفتن خوابش می‌برد و بعد از بیدار شدن به یکباره متوجه می‌شود که پدر و مادرش رهاپیش کرده‌اند و مردی کوسه به نام فرخ‌خان او را زوال‌دینش به پنج تومان خریده است. رضا که از این اتفاق، بهت و نگرانی تمام وجودش را گرفته، چاره‌ای جز تسلیم شدن در برابر شرایط نمی‌بیند. فرخ نوچه نویان‌خان یکی از نوادگان قاجار است که در قالیبافخانه‌ای که او راه انداخته برایش کار می‌کند. کارگران این قالیبافخانه پسران کوچکی هستند که یا از خانواده‌هایشان خریده شده‌اند یا سر راهی



نجمه نیلی‌پور

روزنامه‌نگار